

ردیابی انگاشت عدالت در نظریه‌های شهر و شهرنشینی: نظریه شهری انتقادی و نظریه حق به شهر

پویا جودی گل لرا^۱، روزبه زمانیان^۲، حمید فتحی^۳

چکیده

شهرها و فضای حاکم بر آن‌ها بیش از هر چیز پرورش‌یافته اقتصاد سیاسی زمان و مکان خویش هستند، از این‌رو شهرهایی که تحت تأثیر تفکرات سرمایه‌داری رشد می‌یابند، بسیار متفاوت از شهرهای نظام سوسیالیستی می‌باشند. جستجو برای عدالت در شهر، جستجو برای چیزی فراتر از واکنش و نظر یک فرد به نا عدالتی‌های خاص است. اگرچه مفاهیم فضایی عدالت اجتماعی برای تعدادی از سازمان‌های فعال و جنبش‌های اجتماعی شهری به‌صورت دغدغه‌ای مشترک در تمام جهان درآمده است اما به‌درستی معنی عدالت برای زندگی شهری هنوز تعریف نشده است. انگاشت عدالت در نظریه شهری، آغازگر ایجاد یک چارچوب نظری است که به‌طور مؤثری جهت دهنده مباحث و اقدامات صورت گرفته در فرایند تغییر شکل واقعیات شهری موجود است. این مقاله بر آن است تا با بررسی نظریه شهری انتقادی و نظریه حق به شهر در چارچوب نظریه‌های شهری، به ردیابی انگاشت عدالت در این نظریه‌ها پرداخته و پیش‌فرض‌های زیر کار این نظریه‌ها مورد بررسی قرار دهد.

واژگان کلیدی

عدالت، نظریه شهری، نظریه شهری انتقادی، حق به شهر، اقتصاد سیاسی.

مقدمه

جستجو برای انگاشت عدالت در نظریه‌های شهری تا حدی تلاش برای درک توان بالقوه نظریه شهری به جهت تغییر و تکامل استوار است. این امر، جست‌وجویی است که با بررسی درباره واقعیت‌های روزمره زندگی شهری آغاز شده و سپس به پیگیری در مورد ابزاری برای تغییر شکل آن واقعیت‌ها و تجسم زندگی پس از این تغییرات می‌پردازد. این فرایند با بی‌عدالتی‌هایی چون خشونت، ناامنی، بهره‌کشی و فقر که برای بسیاری مُعرف زندگی شهری بوده و همراه با رشد سریع شهرنشینی به وجود می‌آید و نیز نمودهای کالبدی آن چون دسترسی نابرابر به سرمایه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی که حاصل تقسیمات درهم‌پیچیده بین دسته‌های نژادی، طبقاتی و جنسیتی است، پا به منصفه ظهور می‌گذارند. ریشه این بی‌عدالتی‌ها را می‌توان در سه عامل متمایز ردیابی کرد: نخست- فرایندهای شهری تاریخی تبعیض و تفکیک نژادی و اجتماعی که علی‌رغم پایان تبعی قانونی و رسمی، در پی شکل‌دهی نابرابری می‌باشند، دوم- ساختار حکمرانی^۱ محلی معاصر که نامتمرکز و چندپاره است و سوم- حک‌شدن روابط نابرابر قدرت در مکان‌های کالبدی. ترکیب این سه عامل موجب دشواری در درک بی‌عدالتی، تعیین مسئولیت و در نتیجه تغییر آن می‌شود (Hayward and Swanstorm, 2011, p. 3). جستجو برای عدالت در شهر، جستجو برای چیزی فراتر از واکنش و نظر یک فرد به نا عدالتی‌های خاص است. اگرچه مفاهیم فضایی عدالت اجتماعی برای تعدادی از سازمان‌های فعال و جنبش‌های اجتماعی شهری به‌صورت دغدغه‌ای مشترک در تمام جهان درآمده است اما به‌درستی معنی عدالت برای زندگی شهری هنوز تعریف نشده است. انگاشت عدالت در نظریه شهری، آغازگر ایجاد یک چارچوب نظری است که به‌طور مؤثری جهت‌دهنده مباحث و اقدامات صورت گرفته در فرایند تغییر شکل واقعیات شهری موجود است. این مقاله سعی دارد تا با بررسی نظریه‌های شهری مطرح‌شده در چارچوب اقتصاد سیاسی در بسترهای خاص خود و با تبیین بنیادهای شناخت‌شناسانه این نظریه‌ها به ردیابی انگاشت عدالت در این نظریه‌ها پرداخته و نابرابری‌های فضایی موجود در آن‌ها را ریشه‌یابی کند.

۱- ردیابی انگاشت عدالت در نظریه‌های شهری

نظریه‌پردازی که انگاشت عدالت را در نظریه‌های شهری ردیابی می‌کنند به دو گونه تقسیم می‌شوند: دموکرات‌های ریشه‌ای^۲ و اقتصاددانان سیاسی. دسته اول، متفاوت از نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی ارتباطی، واجد انگاشت ریشه‌ای‌تری از مشارکت هستند که از درگیرکردن ذینفعان در حکمرانی بواسطه جامعه مدنی فراتر رفته و دیدگاهی تعارضی^۳ از جامعه را می‌پذیرند. آن‌ها باور دارند که تغییر اجتماعی پیشرو، تنها از طریق تجربه قدرت به‌وسیله افرادی حاصل می‌شود که پیش از این از قدرت کنار گذاشته‌شده بودند. مشارکت، محملی است که قدرت توسط آن به تثبیت و تقویت خود می‌پردازد. رخساره دیگر این تفکر را می‌توان در نظریه چارلز تیلی^۴ در باب انقلاب دید، به باور وی، هنگامی که نیروهای اجتماعی داخل نظام کنار گذاشته شوند و قدرت مسلط اجازه چرخش نخبگان و دستیابی متناوب به قدرت را ندهد، این نیروهای اجتماعی به نیروهای چالشگر تبدیل می‌شوند (Tilly, 1977). گروه طرفداران اقتصاد سیاسی، در جایگاهی صریحاً هنجاری، در رابطه با توزیع منافع اجتماعی قرار می‌گیرند. به‌هرحال، این عقیده در تجزیه و تحلیل برآمده‌ای پخشایشی از نئومارکسیسم فراتر می‌رود، چنان‌که طرفداران آن گروه‌بندی‌های غیر طبقاتی را تحت تأثیر قرار می‌دهند و از در هم ریختن اشکال غیراقتصادی سلطه به گروه‌های طبقاتی خودداری می‌ورزند (Fainstein, 2000, p. 467).

- 1-governance
- 2-radical democrats
- 3-conflictual view
- 4-Charles tilly

۱ - دکتری برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای، دانشکده شهرسازی و معماری، دانشگاه شهید بهشتی، Pouya.joodi@gmail.com

۲ - دکتری شهرسازی، مدرس گروه شهرسازی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد پردیس

۳ - کارشناسی ارشد برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای، دانشکده شهرسازی و معماری، دانشگاه شهید بهشتی

۱-۱. نظریه شهری انتقادی (سنجش گر)^۱

نظریه شهری انتقادی در کل به‌مثابه ارجاع مختصری به نوشته‌های چپ‌گراها یا دانشمندان شهری ریشه‌ای، از جمله هنری لُهِ‌فُور، دیوید هاروی، مانوئل کستلز^۲ یا پیتر مارکوس^۳، هست که در طول سال‌های پس از ۱۹۶۸ میلادی بکار برده می‌شود. نظریه شهری انتقادی تقسیمات انتظامی موروثی از کارگر و سیاستمدار و اشکال فنسالارانه، رانه-بازار^۴ و بازار سو^۵ از دانش شهری را رد می‌کند. از این‌رو، نظریه انتقادی به‌طور بنیادین از آنچه تحت عنوان نظریه شهری "غالب"^۶ نامیده می‌شوند، متفاوت است. برای نمونه می‌توان به رهیافت‌های به ارث رسیده از جامعه‌شناسی شهری مکتب شیکاگو یا اشکال نو- لیبرال از علم سیاست اشاره کرد. نظریه شهری انتقادی بیش از آنکه بر شرایط حاضر شهرها به‌عنوان نمودی از قوانین فرا تاریخی^۷ سازمان اجتماعی، عقلانیت بوروکراتیک^۸ و یا کارآمدی اقتصادی تأکید کنند، ایفای نقش میانجی به لحاظ سیاسی، ایدئولوژیکی و به شکل اجتماعی شهرها را مورد شک و تردید قرار می‌دهد. بدین ترتیب نظریه شهری انتقادی، پایه‌های مخالفت خود را نه تنها بر پایه دانش‌های شهری موروثی، بلکه بیشتر و عام‌تر بر شکل‌بندی‌های^۹ شهری موجود استوار نموده است. این نظریه بر ممکن بودن شکل دموکراتیک و به لحاظ اجتماعی شهرنشینی عادلانه و پایدار پافشاری می‌کند، مگر آنکه برخی از این امکان‌ها از طریق ترتیبات نهادی غالب، کاریست‌ها و ایدئولوژی‌ها مورد سرکوب قرار گیرند. به‌طور خلاصه، نظریه انتقادی شهر دربردارنده نقد ایدئولوژیک (شامل ایدئولوژی‌های علمی-اجتماعی) و نقد قدرت، نابرابری^{۱۰}، بی‌عدالتی و فرصت‌جویی^{۱۱} در درون و میان شهرها می‌باشد. برداشت‌هایی که از نقد و به خصوص از نظریه انتقادی صورت می‌گیرد، تنها در قالب اصطلاحات توصیفی نیست بلکه این برداشت‌ها محتوای نظری-اجتماعی را که از رشته‌های مختلف فلسفه اجتماعی روشنگری^{۱۲} و پسا-روشنگری^{۱۳} اتخاذ شده را تعیین کرده‌اند. بر مبنای دستور کار فکری و سیاسی این موضوع از شهر، بازدید دوباره مباحث کلیدی سنت‌های مذکور به‌خصوص مکتب فرانکفورت، که نقطه نظر مهمی برای کار معاصر برنامه‌ریزان شهری معاصر است، خالی از لطف نیست (Brenner, 2009, p. 198).

- 1-critical urban theory
- 2-Manuel Castells
- 3-Peter Marcuse
- 4-marketdriven
- 5-market-oriented
- 6-mainstream
- 7-transhistorical laws

۱۲- مدل عقلانیت بوروکراتیک - توسط ماکس وبر (M. Weber) مطرح‌شده است (Weber's rational bureaucracy model) و وی بوروکراسی و عقلانیت را جدانشدنی می‌دانست. این مدل با توجه به سازمان‌های جدیدی که در آغاز سده بیستم میلادی در کشورهای بیشتر توسعه‌یافته برای مدیریت سازمان‌هایی با تعداد زیاد نیروی کار در فعالیت‌های پیچیده شکل گرفته بودند، مطرح شد. نتیجه کار وی این بود که این سازمان‌های بزرگ- مقیاس دارای وجوه تشابه هستند و هر کدام یک بوروکراسی بوده و زمانی می‌توانند این ویژگی‌ها را داشته باشند که به شدت متمرکز باشند. کار وی تعیین ویژگی‌های اصلی سازمان‌های جدید - یعنی آنچه سازمان‌های بوروکراتیک نامیده شد - بود و یافتن راه‌حل‌های عقلانی برای مشکلات جدید ناشی از اندازه و این که این سازمان‌ها بهتر از سازمان‌های سنتی کار می‌کنند. در این چارچوب بوروکراسی به‌عنوان یک محصول عقلانی مهندسی اجتماعی مطرح شد (یعنی همان‌گونه که ماشین‌های انقلاب صنعتی محصولات عقلانی مهندسی مکانیک بودند). در بحث عقلانیت بوروکراتیک به نقش مهم حکومت در فرایند صنعتی شدن و این که برای موفقیت نیاز به انسجام قوی درون-حکومتی است که این باوجود یک بدنهٔ محکم بوروکراتیک که دارای اهداف جمعی هستند تأمین می‌شود و نه یک حکومتی متشکل از جمع راهبردهای منفرد غیر یکپارچه برای انجام وظایف هر عنصر از عناصر حکومت.

- 9- formations
- 10-inequality
- 11-exploitation
- 12- Enlightenment
- 13- post-Enlightenment

۱-۱-۱. بنیادهای شناخت‌شناسی نظریه انتقادی

وقتی از اصطلاح نظریه انتقادی استفاده می‌شود، احتمالاً به یکی از این دو موضوع اشاره می‌شود: نخست: نظریه انتقادی به‌عنوان یک نظریه نو-مارکسیستی برای تحلیل سرمایه‌داری پیشرفته این رشته مطالعات که با نام مکتب فرانکفورت پیوند خورده است و در این مجال، هدف نظریه انتقادی تحلیل جامعه نوین می‌باشد. دوم، نظریه انتقادی به‌عنوان رویکردی نظری به ماهیت علم. در تشریح بُعد نخست بایستی بیان کرد که مکتب فرانکفورت بیانگر یک هویت یا پیکره کلی است که تکامل‌یافته یا برآمده از دل مؤسسه تحقیقات اجتماعی است، لیکن نظریه انتقادی، همان‌گونه که خواهیم دید رویکردی نظری و تحلیلی و پارادایم یا چارچوب فکری اعضای این مکتب است که هر کدام علی‌رغم پایبندی به اصول و سیاق فکری خود در چارچوب مذکور به تحلیل و تبیین پدیده‌های مورد مطالعه می‌پرداختند (نوذری، ۱۳۸۶، ص ۱۲۴).

مفهوم نظریه انتقادی قبل از هر چیز با شاخص انتقادی بودن بازشناخته می‌شود، وقتی اعضای مکتب فرانکفورت از واژه‌های نقد و انتقادی بهره می‌برند، در درجه نخست منظورشان نقد سیاسی و اقتصادی وضعیت موجود است، در کنار آن، نیروهای سُلطه‌گر سیاسی و اجتماعی و شیوه‌های رهایی از سلطه نیز مورد توجه قرار می‌گیرد (Rush, 2004, 9). نظریه انتقادی از ابتدا دغدغهٔ بازنمایی عمق نابرابری‌ها در میان انسان‌ها را داشت و در مراحل بعد درصدد ارائه راه و روش‌هایی برای رهایی از سرمایه‌داری بازاری برآمد. به این منظور، استدلال‌های بین‌رشته‌ای برای نمایش دامنه سرکوب در عرصه‌های مختلف زندگی روزانه، روان، زبان، هنر، فرهنگ و اقتصاد شناسایی کرد. این نظریه اولویت اقتصاد سیاسی برای شناخت و تبیین موقعیت ممتاز قشرهای بالای جامعه را کافی ندانست و برای تبیین سلطه در جامعه به عوامل فرهنگی و شناختی تمسک جست. افزون بر آن، این تفکر سلطه بر طبیعت را مورد انتقاد قرار داده، با معرفی راه‌های جدید رهایی و انتقاد از اثبات باوری، رابطه علم و سرکوب اجتماعی و سیاسی را مطرح نمود (Bronner, 1994, 321). مکتب فرانکفورت از همان ابتدا به انتقاد از مارکسیسم جزمی^۱ می‌پردازد و خودکامگی و تمامیت‌خواهی جوامع صنعتی را حاصل تسلط عقلانیت ابزاری^۲ می‌داند. این مکتب تحلیل انتقادی از جنبش روشنگری ارائه می‌دهد، تسلط تفکر و عمل وابسته به این جنبش را ارزیابی می‌کند، با پاره‌ای از اصول اثبات باوری قرن بیستم میلادی به مخالفت برمی‌خیزد و در نهایت به عقلانیت ابزاری انتقاداتی وارد می‌سازد. مکتب فرانکفورت معتقد است که جامعه عقلانی، جامعه‌ای است که عموماً در دگرگون‌سازی و خلق محیط جدید مشارکت داشته باشند. اولین شرط خلق این دنیای جدید، انتقاد از شرایط موجود است. جامعه‌ای که گروه‌هایی از مردم را از شرکت در فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی محروم کند و یا به‌طور نظام‌مند، گروه‌هایی از مردم را فاقد قدرت نماید، از دیدگاه نظریه انتقادی، یک جامعه خردستیز خواهد بود.

به علت جدایی‌ناپذیری پدیده‌های انسانی-اجتماعی از تفاسیر و برداشت‌های انسان، امکان تفکیک عین و ذهن، ارزش و واقعیت یا نظریه و عمل وجود ندارد. در پی آن، بی‌طرفی ارزشی و قضاوت عینی در چارچوب علم محض امکان‌پذیر نیست، درنتیجه نظریه انتقادی، اندیشه و مفهوم نظریه‌پردازی رها از ارزش و بی‌طرف را محکوم نموده و منکر امکان‌پذیری آن است. نظریه‌پردازان انتقادی استدلال می‌کنند که هر دانش و نظریه‌ای از منافع خاصی طرفداری می‌کند. بنابراین باید آشکارا درصدد برملا ساختن و القای ساختارهای سلطه و سرکوب باشد. بر این اساس، هدف نظریه انتقادی نقد وضع موجود جهت برقراری نظم مطلوب و نظام موعود عاری از سلطه، سرکوب

- ۱- مارکسیسم دکماتیک یا جزمی اصطلاح ابداعی لنین برای مارکسیسم اولیه و نیز بیان طرز فکر کسانی که معتقد به رعایت بی‌کم‌وکاست اصول اولیه ابراز شده به‌وسیله مارکس بدون جرح‌وتعدیل و تصحیح بودند: dogmatic marxism
- ۲- برخی عقلانیت را به‌عنوان چیزی در نظر می‌گیرند که ما در انتخاب اهداف خاصی و یا تحقق بخشیدن به ابزارهای سودمندی برای دستیابی به آن اهداف یاری می‌رساند. به‌عبارت‌دیگر، عقلانیت بررسی ابزارهایی است که ما را به هدف می‌رسانند. این برداشت از عقلانیت، عقلانیت ابزاری (instrumental) نام‌گرفته است. به نظر طرفداران این دیدگاه، هیچ‌چیزی فی‌نفسه معقول نیست، بلکه عقلانیت همواره وصف آن نسبت به چیزهای دیگری است که می‌تواند آن‌ها را برآورده سازد.

و بی‌عدالتی است (Hoffman, 1987, p. 34).

۱-۲. نظریه انتقادی در چارچوب نظام شهرنشینی

درحالی‌که اثر مارکس تأثیر گسترده‌ای را درزمینه‌ی مطالعاتی انتقادی شهری پس از سال‌های ۱۹۶۸ میلادی برجای گذاشت، نویسندگانی در این زمینه به‌طور مستقیم خود را با آثار مکتب فرانکفورت درگیر کردند. این نویسندگان با غوطه‌ور شدن در جهان فکری مطالعات شهری انتقادی، انگاشت نظریه انتقادی که به‌واسطه‌ی سه‌گزاره زیر تأیید می‌کنند (Brenner, 2009, p. 204): پافشاری بر نیاز به مباحث نظری و تجربیدی با در نظر گرفتن ماهیت فرایندهای شهری تحت سرمایه‌داری؛

دانش پرسش‌های شهری از جمله دیدگاه‌های انتقادی، به لحاظ تاریخی خاص بوده و میانجی روابط قدرت می‌باشند؛

رد اشکال ابزاری، تکنوکراتیک و بازار-پایه تحلیل شهری، که موجب ارتقا، حفظ و بازتولید شکل‌بندی‌های شهری موجود می‌شود.

۱-۳. نظریه شهری مارکسیسم ساختار باور

نظریه شهری ساختار باور، یکی از گرایش‌های مکتب اقتصاد سیاسی می‌باشد که عمدتاً به آثار دیوید هاروی^۱ تحت عنوان عدالت اجتماعی و شهر باز میگردد. نظریه شهری ساختار باور تحت تأثیر مارکسیسم ساختار باور فرانسوی، متأثر از نظرات آلتوسر و پلانتزس، پدید آمده است. دیوید هاروی ساختار را به‌عنوان سیستمی از روابط درونی معرفی می‌کند که با قواعد دگرگونی خاص خود همواره در پویش ساختاریابی مجدد است. ساخت، تنها پس از درک قوانین دگرگونی آن تعریف می‌گردد. هاروی معتقد است شهرنشینی را باید به‌صورت مجموعه‌ای از روابط اجتماعی در نظر گرفت که روابطی را که در جامعه به‌عنوان یک کل وجود دارد، منعکس می‌کند. این مجموعه روابط اجتماعی باید دارای قوانین باشد که طبق آن‌ها شهر ساخت مییابد. او اشاره می‌کند اولین انقلاب شهری در تاریخ با پیدایش ساختار مستقل به‌عنوان " ساختار شهری" از درون روابط اجتماعی متجانس همراه بود. مارکس این گذار را به‌عنوان تبلور اولین مبارزه طبقاتی در قالب تعارض بین شهر و روستا در نظر می‌گرفت. در این پویش عملاً در هر جا که ساختی وجود نداشت ساخت جدیدی نمایان شد، هرچند این ساخت جدید، قدرت اندکی برای دگرگونی و تنظیم خود داشت، ولی از این دوره باید شهر را نسبت به دیگر ساخت‌ها به‌عنوان کلیتی جداگانه در نظر گرفت (هاروی، ۱۳۷۶ ص ۲۸۰). هاروی با رجوع به تحلیل مارکسیستی، توسعه فضایی نابرابر را به‌عنوان رکن اصلی عملکرد سرمایه‌داری شناسایی می‌کند. به‌جای مواجه‌شدن با علائم قابل مشاهده در افت نواحی شهری، هاروی استدلال می‌کند که عدالت در درجه اول نیازمند تغییر شکل فرایندهایی است که موجب افزایش نابرابری شهری می‌شوند، یعنی نبود تقارن قدرت اقتصادی و سیاسی که در انباشت سرمایه تبلور می‌یابد. در نهایت هاروی شناسایی روش‌های گزینه تولید، مصرف و توزیع که ساختار طبقاتی جامعه را دوباره سازماندهی می‌کنند را لازم می‌داند (Marcuse et al, 2009, pp. 4-5).

هاروی بر آ این باور است که در نهایت، شهر حاصل نوعی نابرابری در توزیع درآمدهاست که وی آن را در نظریه مازاد اقتصادی تعریف می‌کند. مازاد اقتصادی هاروی همان‌گونه که خود می‌گوید انطباقی تقریباً کامل با مفهوم مارکسی ارزش افزوده دارد. با این تفاوت که هاروی در این مازاد، نه فقط موتوری برای شکل‌گیری شهرها، بلکه همچنین انگیزه و عاملی برای افزایش نابرابری‌ها و در نتیجه تنش در آن‌ها می‌بیند.

هاروی با الهام از لُ‌فور معتقد است که تنها با صنعتی شدن و نفوذ بازار به تمامی بخش‌ها و مناطق است که

تضاد بین شهر و روستا پایان می‌پذیرد. در نتیجه هاروی بر آن است که شهرها در سیر تحول خود گرایشی ناگزیر به‌سوی خشونت و تعارض درون خود باشند. این تعارض در آن واحد هم به دلیلی نابرابری میان اقشار اجتماعی به وجود می‌آید و هم به دلیل نابرابری میان مناطق مختلف زیستی و توزیع نابرابر ثروت در آن‌ها. راه چاره به عقیده هاروی تنها در ایجاد عدالت اجتماعی در شهرها از طریق تبیین و اجرای برنامه‌های توسعه‌ای و توزیع عقلانی و منطقی ثروت است.

هاروی از شیوه مرسوم مارکسیست‌ها که بر تولید و شیوه‌های تولیدی تأکید روا می‌دارند فاصله گرفته و به بازار روی آورده و تحقق ارزش افزوده و مصرف را کلیدی تلقی می‌کند. ارزش اضافی، که شکل وجودی مازاد در نظام سرمایه‌داری است در برخی از مجاری آزادانه در حرکت است. درحالی‌که در مجراهای دیگر به کندی و به زحمت حرکت می‌کند. از آنجاکه این گردش در شکل فیزیکی خود از طریق جریان کالا، خدمات، اطلاعات و وسایل حمل‌ونقل و غیره صورت می‌گیرد. و از آنجاکه اجتماع لازم برای حفظ هماهنگی این گردش نیازمند مجاورت فضایی هستند، پس شهر می‌تواند بازتاب تمام عیار شبکه‌ای پیچیده ولی ملموس از اقتصاد فضایی باشد.

هر جا و هر زمان که بازار سایه خود را بر سازمان‌یابی اقتصاد فضایی شهر می‌افکند، مراجع حکومتی نیز عمل خود را در پشتیبانی از آن منطبق می‌کنند (هاروی، ۱۳۷۶ ص ۳۳۲ و پیران، ۱۳۷۰ ص ۷۸). دخالت دولت در کشورهای سرمایه‌داری دو هدف عمده را دنبال می‌کند: اول تضمین عملکرد مبادله بازار و دوم بهبود و اصلاح نتایج مخربی ناشی از عملکرد بازار. سیاست‌های دولت می‌تواند تغییرات مهمی را در ساخت موجود شهری موجب شود. نتیجه نهایی آن همان توزیع فوق‌العاده ناموزون درآمد جامعه است.

بر این اساس، آنچه شهری و محلی است و چارچوب مکانی تجارب آرمی تلقی می‌شود، زاده تغییرات ساختاری در جامعه به‌عنوان کلی واحدند. شهرها در دوران معاصر غرب در واقع آینه تمام‌نمای نیروی انتزاعی غیر مصنوع‌اند. نیروهایی که در قالب تاریخ، ساخت طبقاتی و فرهنگ شکل می‌گیرند و دستیابی به منابع جامعه را تعیین می‌کنند و فرادستی طبقه‌ای و فرودستی سایر طبقات را به ارمان می‌آورند. این فرادستی و فرودستی در فضا انعکاس یافته و مکان، مفهومی اجتماعی-اقتصادی می‌گردد (Feagin, 1998, pp. 45-47; Marcuse et al, 2009). مانوئل کاستلز نیز در اولین آثار خود به این گرایش تعلق داشته است که در آثار بعدی تا حدودی از آن فاصله گرفته است. کاستلز برخلاف هاروی با تأکید بر مصرف جمعی به تحلیلی ساختاری رسیده است که با یکدیگر متفاوت‌اند. کاستلز شهر را نه‌تنها به‌عنوان یک مکان مشخص، بلکه همچون بخش جدایی‌ناپذیر از فرآیندهای مصرف جمعی در نظر می‌گرفت که این فرآیندها نیز خود جنبه‌ای ذاتی از سرمایه‌داری صنعتی محسوب می‌شود. خانه‌ها، مدارس، خدمات حمل‌ونقل، وسایل گذران اوقات فراغت خود درعین‌حال شیوه مصرف محصولات صنعتی امروزند. نظام مالیاتی در این امر که چه کسی در کجا می‌سازد، مؤثر است. شرکت‌های بزرگ، بانک‌ها و شرکت‌های بیمه که سرمایه طرح‌های ساختمانی را فراهم می‌کنند، قدرت و نفوذ زیادی بر این فرآیند دارند، سازمان‌های دولتی با ساختن خیابان‌ها و مسکن‌های دولتی، طرح‌ریزی کمربندهای سبز و نظایر آن مستقیماً بر بسیاری از جنبه‌های زندگی شهری تأثیر می‌گذارند، بدینسان ساختار فیزیکی شهرها هم محصول نیروهای بازار و نیز قدرت دولت است (گیدنز، ۱۳۸۱: ۶۱۳).

۱-۲. نظریه "شهر به‌عنوان یک سیستم اجتماعی- فضایی"

نظریه شهر به‌عنوان یک سیستم اجتماعی-فضایی مبتنی بر سه گزاره اصلی است: نخست- فضا ذاتاً نابرابر است، دوم- گروه‌های اجتماعی مختلف از قدرت خود برای تسلط بر بازار و یا دستیابی به مکان‌های مطلوب و دسترسی به منابع استفاده می‌کنند و سوم- تصمیماتی که عوامل مهارکننده راهبردی می‌گیرند، نقش حیاتی در توزیع چنین منابعی در میان گروه‌های مختلف دارند.

بر اساس نظر رکس و مور^۱، فرایندهای پایه اجتماعی در شهر، مرتبط با تخصیص مسکن مطلوب و نادر است که هم از طریق بازار و هم از طریق ابزارهای بوروکراتیک انجام می‌گیرد و به کشمکش بین گروه‌های مختلف با جایگاه‌های متفاوت در سلسله‌مراتب مسکن بر سر مسکن منجر می‌شود. این دو بیان کردند که این کشمکش بر سر مسکن را میتوان به شکل یک پیکار طبقاتی بر سر توزیع فرصتهای زندگی در شهر تعبیر کرد. به بیان دیگر، همان‌گونه که پیکار طبقاتی بر سر فرصتهای زندگی در جهان کار رخ داد، این اتفاق می‌تواند در حوزه مصرف مسکن نیز به وقوع بپیوندد.

اهمیت مطالعه رکس و مور در دو بعد است. اول اینکه با تاکید بر مسکن به عنوان یک حوزه مهم و از لحاظ نظری متمایز است که در آن فرصتهای زندگی تعیین می‌شوند. رکس و مور دغدغه‌های سنتی جریان اصلی جامعه‌شناسی نسبت به منابع نابرابری و تضاد طبقاتی، قرار دادند. دوم اینکه آنها نشان دادند که چگونه ساختار فضایی شهر با سازمان اجتماعی شهر از طریق تخصیص مسکن، ارتباط پیدا می‌کند. بدین ترتیب رکس و مور بنیان‌های رهیافت جدیدی را برای جامعه‌شناسی شهری بنا نهادند. اگر چه پس از آن‌ها این پال^۲ بود که با انگاشت‌پردازی از سیستم، مدعی شد که شهر منبع ایجاد نابرابری‌هایی فراتر از نابرابری‌های مربوط به کار است. اگرچه او نیز شبیه رکس و مور معتقد است که نابرابری در دستمزدها، عامل بسیار تعیین کننده‌ای در تعیین نابرابری‌های شهری است. مشابه رکس و مور، شهر برای پال نیز می‌تواند به‌عنوان یک سیستم اجتماعی محلی نسبتاً گسسته انگاشت‌پردازی شود. این بدین معنی نیست که می‌توان شهر را مستقل از جامعه بزرگتری که شهر بخشی از آن است مطالعه نمود. در واقع پال جامعه‌شناسی شهری سنتی را به خاطر چنین فرضی مورد انتقاد قرار داده و مطالعه مجزای شهر برای درک شهر را «اشتباه بنیادین» خوانده است. به باور او اشتباه بنیادین جامعه‌شناسی شهری این بود که با نگاه به شهر به دنبال درک شهر بود، در حالی که به شهر باید به عنوان عرصه‌ای نگریست که درک آن به درک کل جامعه‌ای که بوجود آورنده شهر است کمک می‌کند. پال معتقد است اگرچه نمی‌توان سیستم شهری را از جامعه بزرگتر جدا کرد اما به‌رحال فرایندهای مهمی در شهر وجود دارند که می‌توانند به سیاق خود تعیین و تحلیل شوند.

سه عنصر اصلی قیود^۳ فضایی، تخصیص اجتماعی و تضاد بر سر توزیع فرصتهای زندگی، چارچوب تحلیل جامعه‌شناسی شهری پال را تشکیل می‌دهند. از نظر پال شهر را باید به‌عنوان یک سیستم اجتماعی-فضایی تحلیل کرد که الگوهای نابرابری در توزیع فرصتهای زندگی را در حوزه‌هایی فراتر از حوزه‌های کار و تولید ایجاد می‌کند. او دیدگاه خود را در قالب موارد زیر خلاصه کرد:

نخست- قیود فضایی بنیادینی بر دسترسی به منابع و تسهیلات کمیاب شهری وجود دارند. چنین قیودی در فواصل زمانی/هزینه نمود می‌یابند. دوم- قیود اجتماعی بنیادینی بر دسترسی به تسهیلات کمیاب شهری وجود دارند. این قیود بیانگر توزیع قدرت در جامعه هستند و تجلی آنها در قواعد و رویه‌های بوروکراتیک و در مسئولان اجتماعی است که منابع شهری را توزیع می‌کنند و بر آنها کنترل دارند. سوم- بروز کشمکش^۴ در سیستم شهری اجتناب‌ناپذیر است.

در مجموع، آثار رکس و مور و همچنین پال تاکید بر نوعی از جامعه‌شناسی شهری دارند که تاکید بر اهمیت جامعه‌شناختی توزیع فضایی جمعیت و منابع را با دغدغه‌های اشنای ویر در مورد اهداف و ارزش‌های کنشگران فردی و توزیع فرصتهای زندگی در جامعه، تلفیق می‌کند. (Saunders, 1981, pp. 75-82).

- 1-Rex and Moore
- 2-Pahl
- 3-constraints
- 4-Conflict

۱-۳. نظریه "حق به شهر"

درحالی‌که به نظر می‌رسد جست‌وجو برای یک شهر ایده‌آل، برای سازمان‌دهی ایده‌آل زندگی و فضا همانند جست‌وجو برای حقایق جاویدان، همیشگی و جهان شمول باشد، ولی حتی معانی حقایق جاویدان در نزد مردمان در زمان‌ها و مکان‌های مختلف تغییر می‌کند. می‌توان تاریخ این تغییر را یافت و آن را از لحاظ شرایط تاریخی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی توصیف کرد. سرچشمه این تغییر را می‌توان در انقلاب صنعتی و ظهور سرمایه‌داری ردیابی کرد که با شتاب به سمت قرن بیستم میلادی حرکت کرده است. این تغییر باعث تحول گسترده از مراحل اولیه به آنچه امروزه جهانی‌شدن^۱، پساפורدیسیم^۲، جامعه شبکه‌ای^۳، اقتصاد پسا صنعتی و حتی پایان تاریخ -حداقل پایان مرحله خاصی از تاریخ- خوانده می‌شود، گردیده است. می‌توان بازتاب این تغییر را در دگرسانی اشکال سیاسی و فرهنگی و به خصوص در جنبش‌های اعتراضی جهانی در دهه ۱۹۶۰ میلادی، در مبارزات ضد استعمارگری، جنبش حقوق مدنی^۴، در بحث‌های ایدئولوژیکی پیرامون چپ‌گرایی جدید^۵ و در چند پارگی طبقه کارگر مشاهده کرد.

رابطه بین تغییرات اقتصادی و فناورانه و تغییرات فرهنگی که به موازات آن‌ها صورت می‌گیرد در فرصتهایی که به واسطه پیشرفت فناوری به وجود می‌آیند، شکل می‌گیرد. از یک‌سو چنین پیشرفت‌هایی سبب به وجود آمدن چشم‌اندازی به یک جامعه ثروتمند گشته، که با رویکرد عقلانی می‌توان از آن انتظار داشت تا تمام نیازهای بشر را با کمترین نیروی کار برآورده کند و در آن فقر و احتیاج از بین رفته و افراد آزادند تا توان بالقوه خود را با آرامش خاطر توسعه ببخشند. از سوی دیگر، این پیشرفت‌ها احتمال دست‌کاری اجتماعی^۶ و کنترل اجتماعی، تولید نیازها و انحراف ارزش‌ها و تبعیت از نظام موجود را که با جست‌وجوی رقابتی و تهاجمی ثروت و قدرت کار می‌کند، افزایش می‌دهند (Marcuse et al, 2009, pp. 241-242). حق به شهر معنایی فراتر از تقسیم عادلانه شهر موجود یا حق برابر نسبت به آن دارد. حق به شهر، خلق یک شهر متفاوت است، در نقل قول هاروی از رابرت پارک حق به شهر، خلق شهر دلخواه است. فراخوان برای پیاده‌سازی حق به شهر، چشم‌انداز جهانی بهتر را به شعاری سیاسی، مفید و عملی تبدیل می‌کند. این رویکرد، همان چشم‌اندازی است که قصد داشته به فراتر از بازتوزیع منابع موجود رفته و حق تحقق ارزش‌های دیگر را که به زندگی انسان ارزش زندگی کردن می‌بخشند، مطالبه کند. حوادث دهه ۱۹۶۰ میلادی و به‌ویژه سال ۱۹۶۸ میلادی جلوه‌ای از یک تغییر تاریخی در اهداف است. اهمیت تاریخی این حوادث به‌طور گسترده‌ای مورد توجه واقع شده، هرچند به اشکال مختلف روایت شده است. حرکت از اقتصاد فوردیسیم به پسا-فوردیسیم، از تولید بر پایه نیروی کار یدی سنگین به روش‌های پیشرفته فناوری، از اقتصاد محدود ملی به اقتصاد جهانی و ساختارهای سیاسی، از زندگی غالباً روستایی به الگوی بزرگ سکونت شهری جدید، از روش‌های ابتدایی به ابزارهای پیشرفته تکنولوژیکی ارتباطات و حمل‌ونقل است. زمانی که تصویری از آنچه چنین جامعه پیشرفته فناورانه میتواند تولید کند در مقابل شرایط موجود قرار گرفت شمار فزاینده‌ای از مردم ناراضی شدند و نارضایتی آنان، نه تنها به دلیل توزیع نابرابر کالاها، بلکه ناشی از نقش روابط انسانی در فرایند تولید کالاها می‌باشد^۷.

- 1-globalization
- 2-post-Fordism
- 3-a network society
- 4-the civil rights movement
- 5-the New Left
- 6-social manipulation

۷- لُه‌فُور با توسعه انگاشت حق به شهر، شهر را نماینده‌ای برای جامعه بکار برده است. او بر اهمیت شهرنشینی به‌عنوان مؤلفه اصلی تغییر تأکید کرده و امکان‌های یک زندگی شهری را به‌عنوان هدفی که تحقق آن ارزش تلاش کردن دارد، دیده است.

می‌توان نتیجه‌گیری کرد که شهرنشینی، در مقیاس جغرافیایی رو به رشد، نقشی تعیین‌کننده در جذب مازاد سرمایه داشته است، ولی به قیمت روند فزاینده‌ی تخریب خلاق که هرگونه حق به شهر را از توده‌های مردم سلب کرده است، تمام شده است. دنیا به‌عنوان یک کارگاه ساختمانی با دنیای محدوده مخروبه و فقیرنشین^۱ در تصادم است. این امر به تناوب به شورشی می‌انجامد، همان‌گونه که در پاریس در سال ۱۸۷۱ میلادی یا در ایالات‌متحده بعد از قتل مارتین لوترکینگ در سال ۱۹۶۸ میلادی اتفاق افتاد. هر یک از قیام‌ها می‌تواند مسری شود، ولی برخلاف نظام مالی، جنبش‌های اجتماعی شهری و پیراشهری^۲ مخالفان- که در سراسر جهان پرشمارند- پیوندی تنگاتنگ ندارند: در حقیقت اغلب با یکدیگر بی‌ارتباط‌اند. اگر اینها به طریقی به هم بیوندند خواسته‌هایشان چه باید باشد؟ پاسخ به این پرسش آخر در اساس ساده است: کنترل دموکراتیک بیشتر بر تولید و استفاده از مازاد. از آنجاکه روند شهرنشینی مجرای عمده برای استفاده از مازاد است، استقرار مدیریت دموکراتیک بر توزیع شهری این مازاد، پایه‌گذار حق به شهر است. در طول تاریخ سرمایه‌داری، بخشی از ارزش اضافی صرف مالیات شده است و در مراحل سوسیال دموکراتیک، میزان آنچه که در اختیار دولت قرار گرفت، به‌طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت. برنامه نو-لیبرال در جهت خصوصی‌سازی آن کنترل بوده بنابراین دستاورد اصلی آن، جلوگیری از تکرار رشد سهم دولتی بود است. همچنین نو-لیبرالیسم نظام‌های حکومتی جدیدی به وجود آورده که منافع دولت و شرکتهای خصوصی را ادغام می‌کنند و از طریق اعمال قدرت پول، توزیع مازاد از طریق دستگاه دولتی را برای شکل دادن به روند شهرگرایی در جهت منافع سرمایه‌داری شرکت‌های خصوصی و طبقات بالا تضمین کرده است. افزایش سهم دولت از مازاد تنها زمانی تأثیر مثبت خواهد داشت که دولت خود تحت کنترل دموکراتیک بازگردد.

در کل، به‌طور روزافزون حق به شهر در دست منافع خصوصی و شبه خصوصی قرار می‌گیرد. حق به شهر، در حالت معاصر آن، بسیار محدود است و در اکثر موارد به گروه کوچکی از برگزیدگان سیاسی و اقتصادی محدود می‌شود که در موقعیتی قرار دارند که می‌توانند شهر را بر مبنای خواسته‌های خود تغییر دهند (Harvey, 2008, p. 23).

۱-۳-۱. ردیابی "حق به شهر" در چارچوب نظریه شهری انتقادی

نظریه شهری انتقادی را می‌توان به‌مثابه تحلیلی دانست که ناشی از تجربه کاربست در توسعه پتانسیل‌های جامعه شهری موجود است و هدف آن آگاهی بخشی به دوره آتی از چنین کاربستی است.

حق به شهر شعاری قابل درک و اقناع‌کننده و به لحاظ نظری بیانی محرک و پیچیده است. لُهِفُور حق به شهر را همان حق به اطلاعات، حق به استفاده از خدمات متعدد، حق کاربران به ایراد نظر در باب فضا و زمان فعالیت‌های خود در محدوده‌های شهری و همچنین پوشش حق استفاده از مرکز می‌داند.

نخست- شناسایی منتفعان از حق: حق چه کسی؟

لُهِفُور بر این باور بود که حق به معنای اعتراض^۳ و هم تقاضا^۴ است. اعتراضی از ضرورت و تقاضایی برای چیزی بیشتر. تقاضای مهم و حیاتی توسط افرادی که از اقلام اساسی و حقوق موجود قانونی خود محروم بوده و "آرمان^۵ برای آینده" توسط کسانی که از وضع زندگی کنونی خود ناراضی هستند، مطرح می‌شود. در سخنی دقیقتر، تقاضا از سوی افرادی مطرح می‌شود که به‌طور مستقیم در فقر و محرومیت به سر برده و مورد ظلم

- 1-slums
- 2-peri-urban
- 3-cry
- 4-demand
- 5-aspiration

واقع شده‌اند، کسانی که جهت تحقق نیازهای مُبرم خود با مشکل روبرو می‌باشند: بی‌خانمان‌ها، گرسنگان، زندانیان، کسانی که به دلایل جنسی، نژادی و مذهبی مورد آزار و اذیت قرار گرفته، کسانی که مشغول به کار در مشاغل پرخطر بوده و کسانی که درآمدشان کمتر از میزانی است که بتوانند امرار معاش کنند. اعتراض ناشی از آرمان کسانی است که به‌طور ظاهری در درون سیستم ادغام شده و در منافع مادی آن سهیم بوده، لیکن در فرصت‌های خود برای فعالیت خلاقانه محدود بوده، در روابط اجتماعی خود مورد ظلم واقع شده، بدون استحقاق برای رفاه‌گناهکار بوده و امیدهای زندگی خود را محقق نکرده‌اند. اینکه حق به شهر حق کدام‌یک از گروه‌های نام‌برده هست، مسئله مورد مناقشه در میان بسیاری از صاحب‌نظران می‌باشد. تقاضا برای کسانی است که کنار گذاشته‌شده‌اند و اعتراض برای کسانی که بیگانه گشته‌اند؛ تقاضا برای ضروریات مادی زندگی می‌باشد و آرمان حقی ماورای نیاز مادی، جهت داشتن زندگی رضایتبخش و آسوده خاطر است. در نگاه اقتصادی، اعتراض برای حق به شهر از سوی اعضای طبقه کارگر فاقد امنیت بوده که کمترین میزان دستمزد را داشته و به حاشیه رانده شده‌اند، نه سرمایه‌دارانی که طبقه مرفه جامعه را تشکیل می‌دهند.

دوم- تشریح حق مورد انتظار: چه حقی؟

حق به شهر، ادعا و پرچمی است که تحت آن گروهی را علیه گروه دارای منافع شهر، شورانده و به دنبال نوعی شهر مطلوب می‌باشد. حق به شهر ادعایی اخلاقی است که بر اساس اصول بنیادین عدالت، باورها، اخلاق و ارزش مطرح می‌شود. "حق" در اینجا به معنای ادعایی قانونی که از طریق فرایندهای قضایی به اجرا درمی‌آید، نبوده بلکه حقوقی چندگانه است که در اینجا یکپارچه شده‌اند. به‌عبارتی نه تنها حقی از فضای عمومی^۱، یا حقی به اطلاعات و شفافیت در دولت، یا حق دسترسی به مرکز، یا حق به این یا آن خدمات، بلکه حق به یک تمامیت، پیچیدگی که در آن هر یک از بخش‌ها، بخشی از یک کل منفرد به حقی می‌باشند که تقاضا شده است.

سوم- شناسایی شهر: چه شهری؟

حق به شهر را نمی‌توان به معنای حقی که در شهرهای موجود تقاضا می‌شود دانست بلکه حق به شهرهای آینده است، در واقع این شهر ضرورتاً شهر به معنای متداول نیست، بلکه مکانی در یک جامعه شهری^۲ است که در آن تمایز سلسله مراتبی^۳ بین شهر و بیرون شهر ناپدید شده است. اصول چنین شهری شامل انگاشت‌هایی از قبیل عدالت، مساوات، دموکراسی، توسعه کامل ظرفیت‌ها یا قابلیت‌های انسانی، به هر کس به اندازه نیازش، از هر کس به اندازه توانش و شناخت تفاوت‌های انسانی می‌باشد. این اصول شامل اصطلاحاتی از قبیل پایداری^۴ و تنوع^۵ نیز می‌باشند، لیکن این انگاشت‌ها بیشتر خواسته‌هایی در جهت پیگیری اهداف^۶ می‌باشند تا خود اهداف (Marcuse, 2009, pp. 188-190).

۲-۳-۱. معرفی راه‌کارها در چارچوب نظریه‌های شهری انتقادی و حق به شهر

نظریه شهری انتقادی چه کمکی می‌تواند به راه‌حل بکند؟ چگونه نظریه می‌تواند به کاربست آگاهی داده و کمک کند؟ به عبارتی چگونه از نظریه شهری انتقادی به کاربست شهری ریشه‌ای می‌توان رسید؟ در پاسخ به این پرسش‌ها می‌توان به سه رهیافت ارائه‌شده از سوی صاحب‌نظرانی همچون مارکوس اشاره کرد: آشکارسازی،

- 1-public space
- 2-urban society
- 3-hierarchical distinction
- 4-sustainability
- 5-diversity
- 6-goals

پیشنهاد و بررسی جنبه‌های سیاسی. آشکار ساختن^۱ به معنای تحلیل ریشه‌های مشکلات و شفاف ساختن آن‌ها و انتقال این تحلیل به کسانی که می‌توانند از آن استفاده کنند. پیشنهاد دادن^۲، به معنای کار با کسانی است که به پیشنهاد پروگرام‌ها، مقاصد، راهبردها جهت دسترسی به نتایج مطلوب بپردازند. نظریه شهری انتقادی بایستی به عمیق‌تر کردن آشکارسازی و به‌صورت‌بندی پاسخ‌هایی کمک کند که دلایل ریشه‌ای را مورد خطاب قرار داده و از این‌رو نیاز برای پاسخ‌های سیاسی را روشن می‌سازد. رهیافت آخر، بررسی جنبه سیاسی^۳ است که به معنای روشن ساختن پیامدهای عمل سیاسی آشکار و پیشنهاد شده است (IBID, PP). ۱۹۱-۱۹۵).

جنبش‌های حق به شهر بر هشت اصل برجسته تأکید دارند که عبارت‌اند از:

نخست- اولویت درجه اول به نیازهای فوری و پایه داده می‌شود، شامل: آب، زمین، مسکن، مراقبت بهداشتی و رهبری عامه مردم در تصمیم‌گیری‌هایی که در برآورده کردن آن نیازها تأثیر دارند؛

دوم- تأثیر عدالت به‌عنوان یک هدف، روشن است؛ واژه‌هایی مانند "مساوات"^۴ و "عدالانه" رایج هستند، اگرچه در موارد دیگر، خواسته‌ها عمومی هستند؛ واژه‌های مانند مالکیت عمومی برای استفاده عمومی یا حفاظت منابع طبیعی بکار گرفته می‌شود؛

سوم- حقوق باید به‌طور مردم‌سالارانه و با مشارکت کامل تمام اعضای جامعه، تثبیت شده و اجرا شوند؛

چهارم- حقوق باید به‌صورت فردی و هم به‌صورت جمعی و تفکیک‌ناپذیر^۵ دیده شوند. پنجم- مطالبات حقوق در خلال انتقاد ضمنی از نظم موجود است که خود را نشان می‌دهند، به این معنی که کنار هم گذاشتن مطالبات، تغییرات و تغییر شکل‌های ریشه‌ای را در نظم موجود ایجاد می‌کند که در واقع لازم هستند؛

ششم- انتظار می‌رود بدون ارجاع به منابع محدود رضایت‌مندی کامل از نیازهای پایه صورت می‌پذیرد؛

هفتم- درحالی‌که الویت به مطالباتی داده می‌شود که در ارتباط با نیازهای فوری و پایه هستند، مطالبه حقوق شهر، نیازهای گسترده‌تری، چون اصالت (شرافت) و غنای فرهنگی^۶ را شامل شود؛

هشتم- حقوق مطالبه شده تنها برای آن‌هایی که در حال حاضر نادیده گرفته شده‌اند نیست، بلکه تمام اعضای جامعه را در برمی‌گیرد.

این هشت اصل، پیشروی‌های عمده به سمت اهدافی هستند که یک جامعه بهتر به دنبال آن‌هاست. نشانی این اصول را می‌توان در کارهای بسیار اولیه دید: از آرمان شهری باوری سوسیالیست در اوایل قرن نوزدهم میلادی گرفته تا آثار مارکس و انگلس و دیگر نظریات کمونیستی و مردم‌سالارانه اجتماعی که قبل و بعد از جنگ جهانی ارائه شدند. به‌علاوه، بسیاری از تلاش‌های آزادی‌بخش در مخالفت با استعمارگرایی و نژادپرستی در ارتباط با این اصول بودند، ولی در دهه ۱۹۶۰ میلادی به این اصول توجه شدیدی شد. زمانی که به نظر می‌رسید شرایط تاریخی برای تحقق آن‌ها کاملاً مهیاست. در این وضعیت با بحث‌های نظری زیادی پیرامون چپ‌گرایی جدید انجام شد. همچنین در این شرایط زمینه‌ای بود که هنری لُهِفور عبارت "حق به شهر" و معنای بالقوه آن را باب کرد، هربرت مارکوس نوشته‌ها و سخنانش را صورت‌بندی کرد و امروزه تعدادی از متفکرین که مشهورترین آن‌ها احتمالاً دیوید هاروی است به همین منوال، این کار را ادامه می‌دهند.

مفهوم حق به شهر، نه‌تنها بر تغییر اجتماعی دلالت دارد، بلکه به معنی تغییر فضایی نیز هست، زیرا روش‌هایی که منجر به درک و توجیه این مفهوم می‌شوند تا حد زیادی بر استفاده از فضا بستگی دارند (ibid, pp. 248-249).

- 1-expose
- 2-propose
- 3-politicize
- 4-equal
- 5-Inseparable
- 6-dignity and richness of culture

۱-۳-۳. ردیابی هدف "حق به شهر" در چارچوب نظریه شهری انتقادی

حق به شهر، ادعایی از یک تمامیت، به چیزهای کلی و چیزهایی که به‌طورکلی از شهرهای موجود و جوامع موجود متفاوت می‌باشند، است. لُهِ فور و اکثر کسانی که در خیابان‌های شهر پاریس در اشغال ساختمان‌های کلمبیا در سال ۱۹۶۸ میلادی شرکت داشتند، آن را سوسیالیسم یا کمونیسم خواندند ولی می‌توان نام‌های مختلفی برای آن انتخاب کرد، از جمله جامعه دموکراتیک یا جامعه‌ای که به دنبال شادی یا برای آزادی، برابری یا یک جامعه عدالت محور یا یک جامعه انسانی است. آنچه تمامی این صورت‌بندی‌ها در پی اذعان آن هستند این است که اگر تحلیل نظریه شهری انتقادی درست باشد، سیستم رایج سرمایه‌داری بایستی کنار گذاشته شود (Marcuse, 2009, p. 193).

نظریه شهری انتقادی، که به حمایت از حق به شهر تخصیص داده شده است، نیازمند آشکار ساختن ریشه‌های مشترک محرومیت و نارضایتی و نشان دادن ماهیت مشترک تقاضاها و آرمانهای اکثر مردم است. نظریه شهری انتقادی می‌تواند اصول موجود را که محرومان و بیگانگان با دلایل مشترک در پی حق به شهر می‌باشند، گسترش دهد. در جامعه بخش‌هایی وجود دارند که به خوبی می‌توان اشتراک را در آن‌ها مشاهده کرد، جایی که عمل برای مردم و نه برای سود یک قاعده است. آموزش، بهداشت و درمان، جنبش‌های زیست‌محیطی، بخش‌های همیاری و غیرانتفاعی در مسکن، تلاش برای عمیق‌تر کردن دموکراسی و گسترش مشارکت در تصمیمات عمومی، در هر یک از این‌ها شعار شهرها برای مردم نه برای سود طنین‌انداز است.

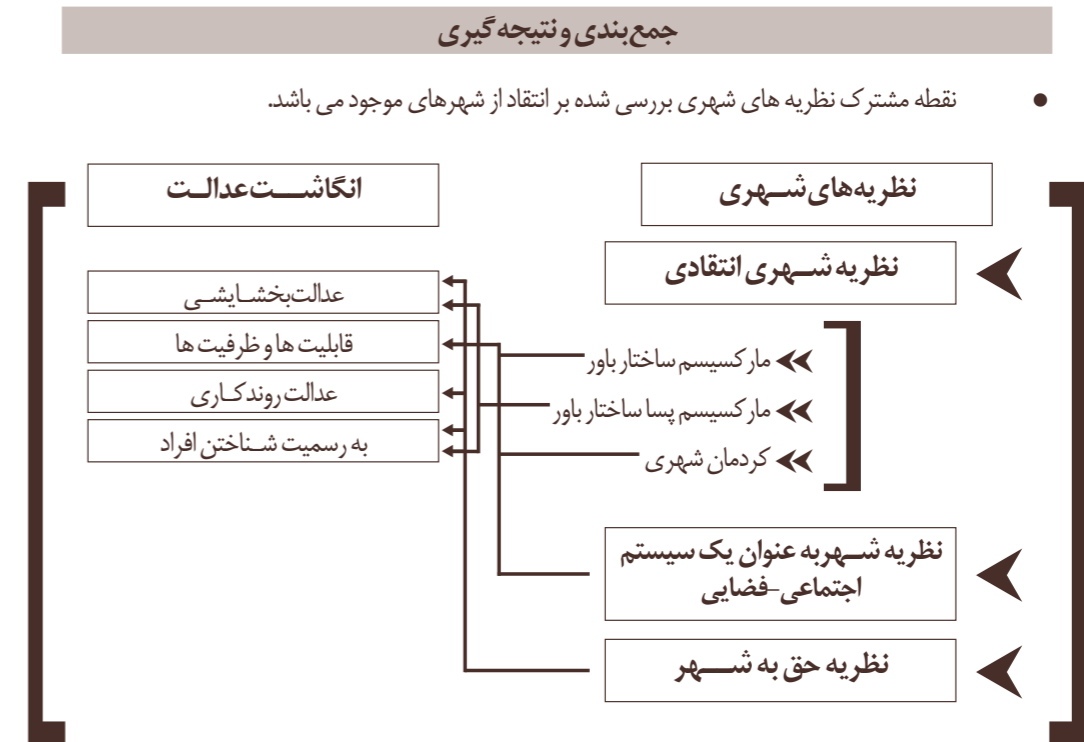
حق به شهر بسیار فراتر از آزادی فردی در دسترس به امکانات شهری است. حق به شهر حق تغییر دادن خودمان از طریق تغییر دادن شهر است. به‌علاوه، این حقی عمومی و نه فردی است، چه این دگرگونی به‌طور اجتناب‌ناپذیری وابسته به اعمال قدرت جمعی در تغییر شکل دادن به فرایندهای شهرنشینی است (Harvey, 2008, p. 28).

۲- جمع‌بندی

شهرها و فضای حاکم بر آن‌ها بیش از هر چیز پرورش‌یافته اقتصاد سیاسی زمان و مکان خویش هستند، شهرهایی که تحت تأثیر تفکرات سرمایه‌داری تولید بوده و شروع به رشد می‌کنند، بسیار متفاوت از شهرهای نظام سوسیالیستی هستند. شهرنشینی از منظر سرمایه‌داری همیشه پدیده‌ای طبقاتی بوده است، چه مازاد از جایی و از چه کسی برکشیده می‌شود، درحالی‌که کنترل توزیع آن طبق معمول در دست شمار اندکی قرار دارد. اما از آن‌رو که شهرنشینی وابسته به به‌کارگیری تولید اضافی است، ارتباطی نزدیک میان توسعه‌ی سرمایه‌داری و شهرنشینی به وجود می‌آید. دو فضای جغرافیایی، دو دنیای متفاوت را برای ساکنان خود ایجاد می‌کنند و همچنین شهرهایی متفاوت از لحاظ نحوه شکل‌گیری، کاربرد زمین، مکان‌گزینی فعالیت‌ها و نظایر آن نسبت به شهرهای کشورهای درحال توسعه نمود پیدا می‌کنند. نقطه مشترک نظریه‌های شهری بررسی شده، انتقاد از شهر معاصر می‌باشد، شهری که با گسترش و استقرار سرمایه‌داری صنعتی و ظهور دولت-ملت نوین روبه‌زوال گذاشته است. در قرن بیستم با تسلط سرمایه‌داری بر تمام حوزه‌های زندگی اجتماعی، جامعه به یک جامعه بوروکراتیک با مصرف کنترل شده تبدیل شد. نه‌تنها مصرف کنترل میشد، بلکه فضاهای جامعه و تولید آن‌ها نیز کنترل شده و شهر به محوطه‌ای تبدیل شده بود که این قدرتها با شدت بیشتری کار می‌کردند. از این نظر مطالبه حق به شهر، سعی در آزادسازی افراد از فرایندهای سرکوبگرانه و همگنساز می‌کنند. حق به شهر نه‌تنها بر مشارکت شهروندان در زندگی اجتماعی شهری دلالت دارد، بلکه مهمتر از آن به معنی مشارکت فعال در زندگی سیاسی، مدیریت و اداره شهر نیز هست. دستیابی به این حقوق با تغییر شکل جامعه از نظر زمانی و فضایی همراه است. حق به شهر حقی نیست که از بالا به افراد داده شود بلکه راهی است که از طریق آن می‌توان به طور فعال و دسته

جمعی با زندگی سیاسی شهر ارتباط داشت. آنگاه شهر از یک جامعه مدنی تشکیل خواهد شد که نه بر امور انتزاعی، بلکه بر فضا و زمان بنا نهاده شده است. بنابراین حق به شهر صرفاً حق مشارکت نبوده بلکه مهمتر از آن حق توانمندسازی است که باید از راه مبارزه سیاسی تعریف و تصریح شود. در نهایت می‌توان هر یک از نظریه‌های شهری مطرح شده در این مقاله را در تناظر با برآورده ساختن جنبه‌ای از انگاشت عدالت قرار داد که در شکل (۱) این تناظر ارائه شده است.

شکل (۱). تناظر نظریه‌های شهری با جنبه‌های انگاشت عدالت



منابع:

- پیران، پ (۱۳۷۰)، دیدگاه‌های نظری در جامعه‌شناسی شهر و شهرنشینی (مکتب اقتصاد سیاسی فضا)، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۵۱ و ۵۲.
- گیدنز، آ. (۱۳۸۱)، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- نوذری، ح. (۱۳۸۷)، نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت در علوم انسانی و اجتماعی، تهران: نشر آگاه.
- هاروی، د. (۱۳۷۶)، عدالت اجتماعی و شهر، ترجمه فرخ حسامیان، شرکت پردازش و برنامه ریزی شهری.
- Bronner, S. (1994). Of critical theory and its theorists, oxford: Blackwell.
- Connolly, J. & Novy, J. & Olivo, I. & Potter, C. & Steil, J. (2009). Searching for the Just City: Debates in urban theory and practice, Routledge, New York city.
- Cuthbert, A. (2006). The form of cities: Urban Design and Spatial Political Economy, UK: Blackwell Publishing.
- Fainstein, S, (2000). New Directions in Planning Theory, Urban Affairs Review, 35: 451.
- Fainstein, S. (2010). The Just City, New York: Cornell University Press.
- Feagin, J.R. (1998). The new urban paradigm: critical perspectives on the city, Rowman & Littlefield publisher, USA.
- Fincher, R. and Iveson, K. (2011). Justice and Injustice in the City, Geographical research.
- Fraser, N. (1997). Justice Interrupts: Critical Reflections on the Post socialist Condition, New York: Routledge.
- Harvey, D. (2008). The right to the city, New left Review, 23-41.
- Hayward, C.R. and Swanstrom, T. (2011). Justice and the American Metropolis (Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Hoffman, H. (1987). Critical Theory and the Inter-Paradigm Debate, Millennium, Vol. 20, No. 2.
- Marcuse, P. (2009). From critical urban theory to the right to the city, City: analysis of urban trends, culture, theory, policy, action, 13:2-3, 185-197.
- Nussbaum, M. C. (2006a). Frontiers of Justice: Disability, Nationality, and Species Membership, Harvard University Press: Cambridge, MA.
- Rawls, John (1971). A Theory of Justice, Oxford University Press: Oxford.
- Rush, F. (2004). Introduction, in Fred Rush edited, The Cambridge Companion to critical theory, Cambridge, Cambridge University Press.
- Saunders, P. (1981). Social Theory and the Urban Question Unwin Hyman Ltd, London and New York.
- Shrader-Frechette, Kristin, (2002). Environmental Justice, Creating Equality, Reclaiming Democracy, Oxford University Press, Inc.
- Tilly, C. (1977). From Mobilization to Revolution, Michigan, University of Michigan Press.
- Young, Iris (1990). Justice and the Politics of Difference, Princeton, NJ Princeton University Press.